

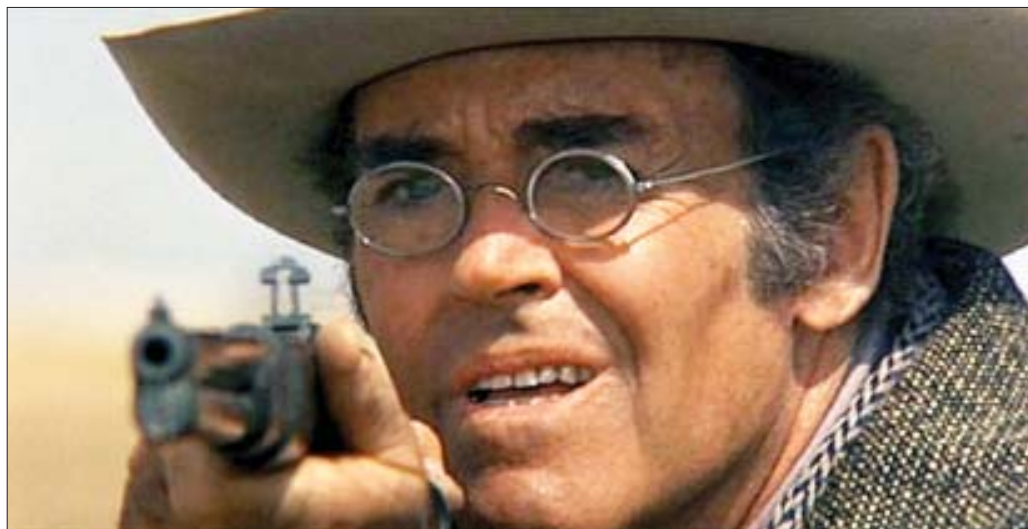
داد. قهرمان‌هایی مانند سارتانا و زاپاتا بیشتر مانند جیمز باند‌های قرن نوزدهمی عمل می‌کردند، با نمایشی خیره‌کننده از تجهیزات نظامی پیچیده و مسخره. اگر وسترن اسپاگتی به تیری شلیک شده به بازو نیاز داشت، در فرم یک جفت کمدهی که انزو بارینی فیلمبردار سابق کارگردانی کرده بود، محقق شد (او در ساخت برخی از بهترین اسپاگتی‌های ساخت کربوچی، یوجینیو مارتین و دیگران همکاری کرده بود). بارینی با نام مستعار ای.بی. کلاچر فیلم‌های «به من می‌گن ترینی» (۱۹۷۰) و «هنوز هم اسمم ترینی» (۱۹۷۴) را ساخت، فیلم‌هایی که رکورد گیشه‌ها را در سرتاسر جهان شکست و شهرتی بین‌المللی برای ستاره‌های فیلم، ترنس هیل (ماریو جیوتی) و باد اسپنسر (کارلو پدروسی، یک شناگر سابق المپیک) به ارمغان آورد. انبوهی از کمدهای وسترن ساخته شدند، فیلم‌هایی مانند «مردی از شرق» (۱۹۷۳) از بارینی (کلاچر) با حضور ترنس هیل، «زندگی سخته، مگه نه پروایندس؟» (۱۹۷۲) با حضور توماس میلیان در نقش یک بدل چارلی چاپلین که دلچامی می‌راند و «کارامیلا» (۱۹۷۵) از فردیناندو بالدی، نوعی دزدی ترینی با حضور پال آل. اسمیت و مایکل کوبای (انتونیو کانتافرا).

در حوالی میانه‌های دهه ۷۰، با فیلم‌های رزمی و سایر ژانرها که طرفداران فیلم‌های حادثه‌ای را مسحور خودشان کرده بودند؛ وسترن اسپاگتی محو شد. هجویه «نام من هیچکس» (۱۹۷۳) از تونینو والری که به خوبی مورد استقبال واقع شد، فیلمی «تحت نظارت» سرژیو لئونو و با بازی هنری فوندا و ترنس هیل، وداعی دوستانه با این ژانر بود. این فیلم که در سال ۱۸۹۹ می‌گذرد، به گذر راه و رسم قدیمی غرب می‌پرداخت و فوندا نقش یک شش‌شول کش مسن را ایفا می‌کند که جایش را به مردی جوان تر می‌دهد. وسترن اسپاگتی تا مدتی ادامه داشت اما پس از ۱۹۷۵ ناپدید شد. اگرچه، گاه و بیگاه سر و کله یک وسترن اسپاگتی جدید پیدا می‌شود تا ما را به یاد روزهای رفته ببرد، مثل «لوک خوش شانس» (۱۹۹۵) ترنس هیل و «دردرسازان» (۱۹۹۵) و «پسران ترینی» (۱۹۹۶) از ای.بی. کلاچر.

سوی آرای منتقدان، وسترن اسپاگتی مظهر ژانری مهم و تاثیرگذار در تاریخ فیلم است. فیلم‌های جدید، مانند فیلم‌های فرا-حادثه‌ای خوش جان ووو «سپرادو»، «بارت رودریگز» را به عنوان «وسترن اسپاگتی‌های مدرن» ستودند. اما به یادماندنی‌ترین تصاویر همیشه درباره شلیک تفنگ‌ها و بدن‌های افتان بر زمین نیستند. چه کسی می‌تواند فرار تو کو را در میان آن قبرستان وسیع در «خوب، بد، زشت» فراموش کند، یا ظاهر شدن میوهت‌کننده یک مرد «مرده» در میان یک توفان شن در «بازگشت رینگو». یا آن هیبت سیاهپوشی که دارد یک تابوت را در میان خیابان‌های گل آلود یک شهر قتل عام شده در فیلم «جانگو» به دنبال خود می‌کشد؟

برخی از بهترین دیالوگ‌هایی که تا به حال برای فیلم خلق شده از بطن آن شهر مرزی اسپانیایی بیرون آمده است. در «روزی روزگاری در غرب» وقتی فرانک از هارمونیکا می‌پرسد «تو کی هستی؟» هارمونیکا در پاسخ چند نام آدم‌های مرده را بر زبان می‌آورد. وقتی یک مرد مسلح به سارتانا می‌گوید: «تو شبیه مترسک نیستی» قهرمان فیلم پاسخ می‌دهد: «من تابوت کش توام.» و وقتی به آن غریبه در «غریبه بازمی‌گردد» یک تفنگ شکاری چهار گلوله می‌دهند و او به طعنه می‌گوید «پیرمرد، امشب تو این دهکده جهنم به پا می‌شی» می‌دانیم که ما مشتاق انجام نوعی کنش هستیم. اما یادمان باشد که موسیقی هم هست. یک زنگ در، یک سوت و صدای یک شلاق، اینها مرگ آنی یک راهزن را اعلام می‌کنند؛ ترمیتی تنها نوعی برای کسانی می‌نوازد که قرار است بمیرند؛ یک گیتار الکتریکی نوعی الگوی تکرارشونده پایکوبان برای تعقیب است؛ و وقتی یک غریبه اسرارآمیز سوار بر اسبش وارد شهر می‌شود، مردی با لب‌های آهنگی دلشوره‌زا را سوت می‌زند.

منبع: imagesjournal.com



فیلمبرداری می‌شدند. این منطقه به جنوب غربی آمریکا شباهت داشت، به همین دلیل بود که اکثر فیلم‌ها در مرز مکزیکو می‌گذشتند. از سایر مکان‌های فیلمبرداری می‌توان از آلیس ایتالیا، آفریقای جنوبی و جزایر قناری نام برد. «روزی روزگاری در غرب» (۱۹۶۸) سرژیو لئونو و «نام من هیچکس» (۱۹۷۳) تونینو والری تا حدودی در منطقه مانیومن ولای یوتا (مکان بسیاری از آثار جان فورد) فیلمبرداری شدند. در سال ۱۹۶۸ سرژیو لئونو پنجمین و محبوب‌شده‌ترین وسترنش را به ما هدیه داد: «روزی روزگاری در غرب»، ادای دینی طولانی و جذاب به فیلم‌های وسترن جان فورد، هاوارد هاگز و دیگران. این فیلم با بودجه‌ای در قوراه‌های هالیوود و با داشتن بازیگرانی نیرومند مانند هنری فوندا، چارلز برانسن، جیسین روبرازر جونیر و کلودیا کاردیناله مورد استقبال منتقدان اروپایی قرار گرفت و به مدت چهار سال دست‌کم در یکی از سالن‌های پاریس اکران نخست بود. اگرچه در همان نخستین اکرانش منتقدهای آمریکایی بنیه آن را زدند، اما نقدنویسان امروزی عاقبت به جایگاه شایسته این فیلم پی بردند و اکنون یک فیلم کلاسیک محسوب می‌شود.

«سر تو بدزد احمق» (۱۹۷۱) فیلمی بود که قرار نبود لئونو آن را کارگردانی کند و این مساله حس و حال نسبتاً کسالت‌بار فیلم را توجیه می‌کند. وقتی جیمز کابرن و راد استایگر از کار کردن با جیانکارلو سانتی کارگردانی که برای این فیلم در نظر گرفته شده بود خودداری کردند، لئونو زمام امور را به دست گرفت. فیلم که بیشتر حکایت رفاقت و خیانت است که طی انقلاب مکزیک می‌گذرد، کم‌توفیق‌ترین فیلم وسترن لئونو باقی ماند، هرچند از توانایی او در ساخت فیلم‌های بزرگ مقیاس حکایت می‌کند. محبوبیت وسترن اسپاگتی حرفه‌ای برای از سرگیری تولید وسترن آمریکایی شد (حتی چندین وسترن جدید آمریکایی در اسپانیا فیلمبرداری شدند). با اینکه برخی کارگردان‌ها (بدون موفقیت) سعی کردند ادای اسپاگتی‌ها را در بیاوروند، اما کارگردان‌های وسترن متعددی هم پا به عرصه گذاشتند تا از محبوبیت، سوی سبک، وسترن‌های اسپاگتی نهایت استفاده را ببرند (اگرچه باید به این نکته اشاره کرد که «گلورچان‌ها» (۱۹۷۲) کلینت ایستوود یک بازسازی از وسترن اسپاگتی سرژیو گارونه با عنوان «جانگو حرام‌زاده» است). فیلم‌های کلاسیکی مانند «حرفه‌ای‌ها» (۱۹۶۹) ریچارد بروکس، «ویل پنی» (۱۹۶۷) تام گریر و «بچ کسیدی و ساندنس کید» (۱۹۶۹) جرج روی هیل همه از محبوبیت تازه وسترن بهره‌مند شدند. سام پکین پا، که فیلم «این گروه خشن» (۱۹۶۹) او معیارهای تازه‌ای برای خشونت به وجود آورد، ادعا می‌کرد فضایی که وسترن اسپاگتی به وجود آورد، این امکان را برایش فراهم کرد تا چنان فیلمی بسازد. در حوالی دهه ۱۹۷۰، وقتی پیرنگ‌ها سرهم‌بندی شده‌تر و کاراکترها مضحک‌تر شدند، وسترن اسپاگتی کم‌کم نشانه‌هایی از سالخوردگی از خود نشان داد. کاراکترهایی مانند سارتانا و جانگو به تازگی فزاینده‌ای با هم همراه می‌شدند و بداعت در داستان و شخصیت‌پردازی، راه خود را به کسالت

«خوب، بد، زشت» (۱۹۶۶) با حضور کلینت ایستوود، لی‌وان کلیف و الی‌والاک آخرین فیلم از سه‌گانه دلارهای لئونو بود. این فیلم حماسی مفرح و خشن که در دوره جنگ‌های انفصال می‌گذرد، چکیده وسترن اسپاگتی است: از استفاده درست تونینو دلای فیلمبردار از وایداسکرین گرفته تا موسیقی متن اکنون کلاسیک شده انیو موریکونه، باعث شد این فیلم پر آوازه‌ترین تمام فیلم‌های وسترن اسپاگتی باقی بماند

غیر - سرژیو لئونو در ژانر اسپاگتی وسترن محسوب می‌شود. میلیون نقش یک دهقان مکزیک را بازی می‌کند که اشراف جامعه او را مورد پیگرد قرار می‌دهند. سولیمیا پس از آن دو فیلم وسترن دیگر با حضور توماس میلیان ساخت: «چهره به چهره» (۱۹۶۷) و «بدو، مرد، بدو» (۱۹۶۷) که دنباله‌های «تیراندازی بزرگ» محسوب می‌شوند. فیلم «فشنگی برای ژنرال» (۱۹۶۶) از دامیانو دامیانو و «تپیا» (۱۹۶۷) از جیولیو پترونی آن امور سیاسی را با فیلم‌هایی که در فضا و بحبوحه کشمکش‌های طبقاتی انقلاب مکزیک می‌گذشت، تقویت کرد و سرژیو کربوچی وارد شد و «سکوت بزرگ» (۱۹۶۷)، «یک اسلحه حرفه‌ای» (با نام «مزدور» نیز شناخته می‌شود) (۱۹۶۸) و «رفقا!» (۱۹۷۰) را ساخت.

بیشتر وسترن‌های اسپاگتی بیشترین شمار مخاطب را در جهان سوم یافتند، اگرچه هرگز ادعایی به جز اینکه فیلم‌های حادثه‌ای ساده‌ای برای سینماورهای نافرینخته هستند، نداشتند. انزو گیرولا (با استفاده از نام مستعار ای. جی. رولاند و انزو. جی. کاستلاری) در ساختن فیلم‌هایی احمقانه اما سرگرم‌کننده مانند «تسویه‌حساب در خون» و «هر اسلحه‌ای می‌تواند تاثیرگذار باشد» (هر دو در سال ۱۹۶۸) مهارت ویژه‌ای داشت. همان‌گونه که توماس وایسر اشاره کرده، گیرولامی از امتیاز ساختن یکی از بدترین وسترن‌های اسپاگتی، یعنی «Cipolla Colt» (همچنین با نام «وسترن اسپاگتی» نیز شناخته می‌شود) (۱۹۷۵) و یکی از بهترین آنها، یعنی فیلم رزم‌آلود «کنوما» (۱۹۷۵) برخوردار است. دموفیلو فیاندی، با استفاده از نام‌های مستعار متعددی مانند مایلز دیم، دیک اسپیتفایر و اسلیم اون؛ تعدادی وسترن‌های کم‌هزینه و کوچک بازاری مانند «جانگو» و «سارتانا نازند می‌آیند. تمام شد» (۱۹۷۰) و «گم ششوا ترینی» به الوداده رسیده» (۱۹۷۲) ساخت. از سایر کارگردان‌های پرکار می‌توان از الفونسو بالکازار، ماریو کایانو، جیولیانو کرامینو (با نام مستعار آنتونی ایسکات)، اینگاسیو ایکویینو، ژواکین و رافائل رمرو مارچانت، روبرتو مونترو و پریمو زگیلیو نام برد. بسیاری از ستاره‌ها و هنرپیشه کاراکترهای فیلم‌های رده «ب» آمریکایی این امکان را یافتند تا به اروپا مسافرت کنند و به ستاره‌های وسترن اسپاگتی بدل شوند. پس از فیلم‌های دلار لئونو، لی‌وان کلیف در فیلم‌های «تیراندازی بزرگ» (۱۹۶۶)، «مرگ یک اسب می‌راند» (۱۹۶۷)، «فرا تر از قانون» (۱۹۶۸) و بسیاری دیگر حضور داشت و در اوایل دهه ۱۹۷۰ به یکی از ۱۰ جایزه گیشه‌ها در اروپا تبدیل شده بود. هنرپیشه‌هایی مانند گیلبرت رولاند، والتر بارنز، استفن بوید، اد بایرنز، جوزف کاتن، برادریک کرافورد، مارک دیمین، جک الوم، وودی استرود، جان ایرلند، تای هاردین، گای مدیسین، لکس بارکر و بسیاری دیگر همگی وقتی کارنامه خانگی‌شان رو به افول گذاشت، جایی برای خود در اسپاگتی‌ها دست و پا کردند.

اسپاگتی‌ها در رونق دادن به کارنامه هنرپیشه‌های اروپایی نیز موثر بودند، هرچند برخی تحت‌نام‌های مستعار کار می‌کردند. جولیانو جما (نام مستعار مونتگمری وود) با فیلم‌های رینگو به موفقیت زیادی رسید. فرانکو نرو در فیلم‌هایی مانند «خشن و هیولا» (۱۹۶۶) از لوجیو فولیجی، «تکراس، خداحافظ» (۱۹۶۶) از فردیناندو بالدی و تعدادی از پروژه‌های سرژیو کربوچی کار نان‌آبادی یافت (کربوچی زمانی گفته بود «فورد، جان وین را داشت، من هم نرو را!»)

توماس میلیان زاده کوبا که نقش قاتل روانی در فیلم «آدم‌های زشت» (۱۹۶۶) از یوجینیو مارتین را بازی کرد به یک قهرمان جهان سوم تبدیل شد که دهقانان و انقلابی‌های مکزیک را در بهترین فیلم‌های سولیمیا و کربوچی به نمایش می‌گذاشت. جرج هیلتن بازیگر تئاتری بریتانیایی در ۲۲ وسترن بازی کرد، که اغلب نقش غریبه مسلح و اسرارآمیز را ایفا می‌کرد. او در فیلم «چهار بی‌رحم» (۱۹۶۸) از جورجیو کاپیتانی نقش پسر خوانده دگرباش وان هلپین را بازی کرد، که با کلاوس کینسکی شروع همدمت می‌شد. کینسکی آلمانی تبار، که بیشتر به عنوان «وحشی» گوژپشت در «یک مشت دلار بیشتر» شناخته می‌شد، مهارت خاصی در ایفای نقش‌های روان‌پریش‌ها پیدا کرد. از دیگر چهره‌های آشنا می‌توان از جان ماریا ولونته، جانی گارگو، آنتونی استفن و جرج مارتین نام برد.

بسیاری از بازیگران نقش‌های فرعی اروپایی کاری دایمی در اسپاگتی‌ها یافتند. ماریو برگا، آلدو سامبرل، کریس هوئر تا و فرناندو سانجو همگی در ایفای نقش‌های راهزن‌های سادیست و آلوده مهارت داشتند. سانجو در رقم باورکردنی ۵۳ وسترن ظاهر شد و فرناندو ری نیز که بیشتر برای ایفای نقش آنتاگونست «ارتباط فرانسوی» شناخته می‌شود در وسترن‌های اسپاگتی نقش کشیش‌ها و روشنفکرها را بازی می‌کرد. در وسترن اسپاگتی که ژانری مردانه بود، زن‌ها نقش‌های اصلی نداشتند. اگرچه چند اسپاگتی معدود، مانند «زندگیاد ماریا» (۱۹۶۵) از لویی مال، «روزی روزگاری در غرب» (۱۹۶۸) از سرژیو لئونو، «فلسانه فریجی کینگ» (۱۹۷۱) از کریستین ژاگ و «هانی کولدر» (۱۹۷۱) از برت کندی، زن‌ها را در نقش‌های اصلی به کار گرفتند، اما آنان بیشتر در بخشی فرعی در وسترن اسپاگتی‌ها بودند. آنها اغلب نقش بدکارها، بیوه‌ها، کنک‌خورها، یا جسدها را بازی می‌کردند و این برخی منتقدان را واداشت از ماهیت زن‌ستیزانه این فیلم‌ها انتقاد کنند. منتقدانی از نژادپرستی هم گله می‌کردند چون سیاهپوست‌ها در وسترن اسپاگتی‌ها تقریباً وجود خارجی نداشتند و مکزیک‌ها اغلب به عنوان کشیش یا راهزن تصویر می‌شدند.

مکان نیز تا حدودی مانند هنرپیشه‌ها نقش مهمی داشت. بیشتر وسترن‌های اسپاگتی در لوکیشن‌های اسپانیا و معمولاً نزدیک به شهر ساحلی و مدیترانه‌ای المریا